

گزارشی از بیست‌وهشتمین جشنواره فیلم کودک و نوجوان

در جست‌وجوی پروانه‌ی گم‌شده‌ی اصفهان

و کار با بچه‌هاست، می‌گوید هیچ‌کس باور نمی‌کرده که کار انیمیشنی که می‌بیند با استفاده از تکنیک کار با خمیر ساخته شده باشد و به‌خاطر همین در تیتراژ نحوه‌ی ساخت این کار را گذاشته است. در مورد قصه‌ی فیلمی که قرار است بچه‌ها بسازند، می‌پرسم. قصه‌ای که در نظر داشتند، متناسب با فضای جشنواره و اصفهان و پرواز پروانه‌ها بوده اما به علت نبود امکانات و وقت قصه‌ی ساده‌تری انتخاب شده است. چند لحظه بعد دبیر جشنواره، آقای مسعود شاهی، برای بازدید از کار بچه‌ها به کارگاه می‌آیند و بعد از دیدن و شنیدن از ماجرای انیمیشن خمیری، برای ادامه‌ی این کارگاه‌ها و شروع یک شیوه‌ی ابداعی جدید، قول کمک‌های بیشتر را می‌دهند.

دو نفر از بچه‌های کارگاه باهم مشکل پیدا کرده‌اند و بال‌ها را به‌جان کار یکدیگر افتاده‌اند. من شکل: امی شوم و یکی از دو طرف ماجرا که دلش بدجوری برای کارش سوخته به من نگاه می‌کند و باهم سر تکان می‌دهیم، یک پلان از دست رفتا

داخلی - سینما - شب

جدول به دست وارد سینما می‌شوم. برای این‌که دوباره غافلگیر نشوم، می‌پرسم که همین فیلم‌ها آکران خواهد شد و مسئول سینما تایید می‌کند. قرار است چند فیلم کوتاه در بخش بین‌الملل با دوبله‌ی هم‌زمان نمایش داده شود. دوبله‌ها کمی زودتر وارد سالن شدند و در جایگاه‌شان نشستند. با اولین دیالوگ متوجه حرکت سرها رو به خودم می‌شوم و باز فکر می‌کنم مورد استقبال واقع شده که یادم می‌آید دوبله‌ها پشت سرم هستند. کم‌کم فیلم‌ها تماشاچیان را جذب می‌کنند و کم‌تر سرها به سمت عقب بر می‌گردد. می‌شود گفت چند فیلم کوتاه خوب با حس‌های عجیب کودک‌کی، صدای خنده و دست زدن، چندین آدم بزرگ را بلند کرده است.

بعد از آن، فیلم بلندی از یک کارگردان معروف ایرانی را می‌بینم و وقتی تمام می‌شود، با خودم فکر می‌کنم چرا دنیای کودک‌کی و نوجوانی در سینمای ما این‌قدر دور از کودک‌کی و نوجوانی است که در وجودمان تجربه کرده‌ایم؟ بی‌انصافی نمی‌کنم و می‌دانم فیلم‌های نزدیک‌تر به این دنیا در سینمای ایران هم می‌شود پیدا کرد. یکی از دیالوگ‌های فیلم کودکان ابر ساخته‌ی رضا فهیمی، در سرم می‌چرخد که: «اون پرنده‌ها که تو آسمون پرواز می‌کردند مال من بودند، مال هر

پیش از رفتن به خیلی‌ها قول دادم که بالای سن مراسم بروم و از همه‌شان تشکر و تقدیر کنم. دوستی برای همین روزها خوب است. اما وقتی به جشنواره رسیدم، دیدم بالای سن رفتن چه کار سخت و عجیبی است! برای همین در اصفهان گم شدم و شبیه یک پروانه‌ی کم‌جان دور و بر جشنواره پر زدم و چیزهایی را که دیدم مثل یک فیلم ضبط کردم.



داخلی - فرودگاه - شب

قشنگ زندگی کنند باید کمک کنیم، چون اونا هم مثل ما حق زندگی کردن دارند.

با خودم فکر می‌کنم حتماً بین این جمعیت که با عجله در حال خارج شدن از سالن هستند، چند نفری هم نوع ساخت قصه‌ای که هم‌مدرسه‌ای‌های‌شان دوست داشتند، چندان برای‌شان جالب نبوده و در همین فکرها هستم که با مسئول سینما در مورد علت جابه‌جایی بخش فیلم‌ها و نقص فنی حرف می‌زنیم. او هم معتقد است که بچه‌ها این فیلم را دوست دارند و می‌خواهد بچه‌ها راضی از سالن بروند. با دکتک‌های بالای ورودی سینما در سکوت خیابان هر چند دقیقه یک‌بار می‌تکند و من فکر می‌کنم می‌شود بچه‌ها را خیلی راضی‌تر از سالن بیرون فرستاد.

تا به حال به عمرم این‌طور مورد استقبال واقع نشده بودم! یک فرش قرمز واقعی، شاخه‌های گل و پرچم‌هایی که روی‌شان پروانه داشت، با موسیقی در هوا تکان می‌خورند و به شدت استقبال می‌کردند. البته چند لحظه که گذشت متوجه شدم همه‌ی این‌ها به‌خاطر ورود بازیگران و هنرمندان سینما به اصفهان است و شب یک روز هم من آدم هنرمندی می‌شوم تا واقعا روی فرش قرمز به این شکل مورد استقبال واقع شوم! چند ترانه به شکل دسته‌جمعی برای شروع جشن سینمای کودک توسط بچه‌ها برای بازیگران و هنرمندان اجرا شد و بعد هم برنامه‌ی گرفتن عکس یادگاری از چهره‌هایی مثل بهزاد فراهانی، رضا فیاضی، سعید راد، رابعه اسکویی و...

خارجی - سینما - روز

وارد سالن سینما که می‌شوم، یک شکل بودن سر تماشاچی‌ها اولین چیزی است که توجهم را جلب می‌کند. بچه‌های یک مدرسه به دیدن فیلم آمده‌اند. البته با چند دیالوگ اول متوجه می‌شوم این فیلمی نبوده که در جدول برنامه آمده بود. تا پایان فیلم همراه بچه‌ها فیلم را نگاه می‌کنم و یک وقت‌هایی هم دلم می‌خواهد سرم را به صندلی جلو بکوبم، اما به خودم یادآوری می‌کنم که نباید به تجهیزات سینما آسیب رساند. انتهای فیلم وقتی بچه‌ها همراه خوشحالی آدم‌های فیلم دست می‌زنند و هورا می‌کشند، با تعجب نگاه‌شان می‌کنم و از خودم می‌پرسم یعنی هیچ‌کدام‌شان حس سر و صندلی نداشته‌اند؟ جلوتر می‌روم و با چند نفرشان گپ می‌زنم.

فیلم چه‌طور بود؟

خوب بود.

چیش خوب بود؟

فیلم جالبی بود. در مورد بچه‌ها بود. بعضیا این جور فیلم‌ها رو خیلی دوست دارند.

شما هم دوست داشتی؟

بله.

چی رو دوست داشتی؟

موضوعش، کارایی که بچه‌ها می‌کردند، بازی بازیگرها...

فیلم رو دوست داشتی؟

بله.

چیش رو؟

این‌که به ما یاد داد به بچگی خودمون افتخار کنیم به این‌که الان راحت می‌تونیم بچگی کنیم و مجبور نیستیم سر کار بریم.

فیلم چه‌طور بود؟

عالی بود، خیلی چیزها ازش یاد گرفتیم، این‌که به بچه‌هایی که نمی‌تونن

داخلی - ورکشاپ - انیمیشن

جشنواره‌ی امسال در کنار آکران فیلم‌ها، کارگاه‌هایی را برای کودکان و نوجوانان برگزار می‌کند که یکی از آن‌ها کارگاه انیمیشن است. ماجرا از این قرار است که سعادت رحیم‌زاده برای اولین‌بار تکنیکی را در ساخت انیمیشن ابداع کرده است و چند فیلم با تکنیک کار با خمیر ساخته و امسال با تغییری در تکنیک و استفاده از رنگ‌روغن، فیلم «کودکان بلوط» را به جشنواره آورده است. کودکان بلوط در مورد آداب و رسوم کردستان است. جشنواره در کنار این ماجرا برای ۲۰ نوجوان کارگاهی برگزار کرده تا با همین تکنیک در روزهای جشنواره فیلم کوتاهی بسازند و اگر همه‌چیز خوب پیش برود، آن را در روز اختتامیه به نمایش بگذارند.

قبل از آمدن خانم رحیم‌زاده با بچه‌های کارگاه گپ می‌زنم و روش کارشان را می‌پرسم. مقابل هر کدام یک لایت‌باکس و دور و برشان پر از خمیر رنگی و ابزار است. می‌گویند با خمیر روی صفحه‌ی

پلاستیکی صحنه‌ای را می‌کشند و بعد با دوربین از آن

عکس می‌گیرند و دوباره صحنه‌های بعد را می‌کشند

و عکس می‌گیرند و با کنار هم قرار دادن عکس‌ها،

یک پلان متحرک درست خواهد شد. می‌پرسم بعدا

که بخواهند انیمیشن بسازند چه قصه‌ای را انتخاب

می‌کنند، خیلی‌های‌شان دوست دارند قصه‌ی

کتاب‌هایی که خوانده‌اند را به شکل فیلم در بیاورند.

یک نفرشان که مشغول کشیدن یک درخت سیب

است، می‌گوید می‌خواهد چند ماهی‌گیر را بسازد

که همه ماهی می‌گرفتند و به دوست ماهی‌گیرشان

چیزی نمی‌دادند. دوست ماهی‌گیرشان ناراحت

می‌شود و می‌رود و آن‌ها به دنبالش می‌روند و

دوباره در کنار هم ماهی‌گیری می‌کنند.

خانم رحیم‌زاده همان‌طور که سرگرم آموزش



دومون باشه!»

تا امروز در رده‌بندی فیلم‌ها از نظر مردم نام چند فیلم آن بالا آمده و هنوز مشخص نیست کدام‌شان پروانه‌ی زرین را خواهد برد. باید چند فیلم دیگر را هم دید، تا روز اختتامیه از قصه‌ی آن‌هایی که پروانه را برده‌اند، با خبر بود. فیلم‌هایی که وقتی شما مشغول خواندن این کلمه‌ها هستید، اسم‌شان را می‌دانید. هیجان‌انگیز است، نه؟

همدان شهری برای بچه‌ها

عباس منتظری شاد

این روزها بیش‌تر جاهای شهر همدان مثل همین ساختمان «فرهنگ‌سرای شهید آوینی» حال و هوای جشن و جشنواره دارد. جشنواره‌ی تئاتری که کلی آدم بزرگ ایرانی و خارجی را به همدان کشانده تا برای بچه‌ها یک هفته نمایش اجرا کنند. ۲۴ داور کودک و نوجوان و ۶ داور بزرگ‌سال توی یک هفته این نمایش‌ها را می‌بینند و به نمایش‌هایی که خوش‌شان می‌آید جایزه می‌دهند. البته تمام جشنواره فقط نمایش‌هایش نیست. کلی اتفاق‌های خوب دیگر هم قرار است به بهانه‌ی جشنواره برای بچه‌ها بیفتد. اگر می‌خواهید بدانید توی جشنواره چه اتفاق‌هایی افتاده، گزارش این جشنواره را در شماره‌ی بعدی کوله‌پشتی بخوانید.